

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب در تتمه، این مطلب بیان فرمودند که اگر غمض عین کنیم از سایر ادله، از راه ولایت فقیه به سه تقریب می توانیم شخصیت های اعتباری را تصحیح کنیم.

تقریب اول این بود که بگوییم از ادله ولایت فقیه استفاده می شود که خدای متعال به ولیّ مسلمین این اجازه را داده است، این ولایت را داده است که در مواردی که مصلحت عامه ای را می بیند تشریح کند و بگوید که نافذ است، جایز است هم تکلیفاً هم وضعاً. بگوییم از ادله ولایت فقیه این مسئله استفاده می شود. بنابراین اگر آیات و روایات دلالت نکند بر این که بانک مثلاً این شخص اعتباری وجود دارد از نظر قانون شرع و تصرفاتش نافذ هست، ولیّ فقیه اگر دید واقعاً این مصلحت عامه وجود دارد با ولایتی که خدا به او داده است تشریح می کند که بانک هم صحیح است، حقیقت دارد، واقعیت دارد از نظر شرع و معاملاتش هم نافذ است. این حاصل بیانی بود که گفته می شود در تقریب اول.

س: 2:18

ج: بله، نه، این هم تشریح است دیگه. قانون گذاری است. منتها قانون گذاری تارةً خدای متعال قانون می گذارد. گاهی اولیاء الهی، معصومین علیهم السلام به واسطه ولایتی که خدا به آنها داده. ثالثاً کسانی که معصوم نیستند اما شرائطی را دارند که معصوم علی القول به ولایت فقیه، به آنها این ولایت، این ولایت به آنها هم داده شده است.

اشکالی که این جا مطرح فرموده اند؛ همان صاحب فقه العقود دام ظلّه، این هست که از ادله ولایت فقیه ما نمی توانیم یک چنین حق تشریحی را استفاده بکنیم الا به این نحوی که عرض می کنیم.

مقدمتاً ایشان می فرمایند وقتی یک نظامی، یک دینی، یک نظام شرعی ای می آید برای افرادی ولایت جعل می کند، ظاهر عرفی جعل این ولایت، ولایت این نیست که بخواهد به هم بریزد احکام و تشریحات آن شریعت را. این عقلانی نیست. مثلاً یک دینی را خدای متعال نازل فرموده، واجباتی، محرمانی، احکام وضعیه ای برایش قرار داده، بعد به یک آقای حتی

به خصوص غیر معصوم بفرماید طبق چیزهای خودت می توانی این ها را جابه جا کنی، نسخ کنی، از بین ببری، یک چیزهای دیگر بیاوری، این معقول نیست. بلکه اگر ولایت می دهد در همان حوزه تشریحات و جوری است که آن ولایت تصادمی با احکام مجعوله‌ی شرعیّه نداشته باشد. فلذا است که ما با توجه به این قید و این خصوصیت در چند مورد می توانیم بگوییم ولیّ فقیه ولایت تشریحی دارد؟ حالا تشریح هم که می گوییم ممکن است شما بفرمایید یک قدری مسامحه آمیز است. یک؛ در جایی که شارع یک اموری را مباح قرار داده، وقتی شارع مباح قرار داد یعنی هم فاعل می توانی باشی هم تارک می توانی باشی. هم می توانی انجام بدهی هم می توانی جعل کنی. حالا ولیّ فقیه به خاطر یک مصالحی که می بیند، الزام می کند، امر می کند که شما یک طرف را اختیار کنید. انجام یا ترک را. شما مباح است. هر دو را می توانی انجام بدهی. می توانی انجام بدهی می توانی ترک بکنی. از نظر تشریح شرعی به شما اجازه فعل و ترک داده شده، حالا او الزام می کند شما را که شما که مختارید، خدا به شما اختیار داده، حالا به خاطر یک مصالحی به من ولایت داده که شما را الزام بکنم این طرف آن امر تخییر را انتخاب بکن. این را دارد می گوید. پس بنابراین که این را به حسب فرمایش بعضی از بزرگان می گویند منطقه الفراغ، در مباحاتی که مباح است و شارع در آن جا الزامی ندارد در آن جا، مباح قرار داده. ولیّ فقیه هم نمی آید بگوید این مباح نیست در اصل شرع. نه، می گوید در اصل شرع هم مباح است. اما الان خصوصیات الان این است که شما این طرف را اختیار بکنید. این را اختیار بکنید. مثلاً شما می توانید این زمین را بفروشی می توانی بفروشی. مختار هستی. حالا ولیّ فقیه مثلاً فرموده بر این که الان یک مضیقۀ ای بر مردم هست، یک ترافیک های عجیب غریبی بر مردم دارد می شود و هیچ راه حلی ندارد جز این که توسعه بدهند این خیابان ها را مثلاً، حالا ولیّ فقیه می فرماید که چی؟ اختیار ببع کن. خودت بفروش، من نمی فروشم. خودت برو بفروش. هم می توانستی بفروشی هم بفروشی. مختار بودی، مباح بود برای تو، هم فروختن هم نفروختن. اما الان که یک مصلحت عامه ای وجود دارد. مردم در مضیقۀ قرار گرفتند، ترافیک های عجیب غریب می شود، بیماران نمی توانند به بیمارستان ها رسانده بشوند و کذا و کذا، الان به تو می گویم آقا، شما اختیار کن فروختن را و این ها را بفروش، حالا یا به شهرداری بفروش یا به جای دیگر بفروش که گفته می شود این، این این جا چرا می شود. یا ترک یک چیزی را مثلاً ممکن است. مثلاً شما مختار هستی، می توانی در این منزلت سکونت کنی، می توانی هم نه، سکونت نکنی، بروی جای دیگر. الان این جا مثلاً یک خصوصیتی پیدا کرده می گوید آقا، شما الان در آن منزلت

سکونت داشته باش، این جا را ترک کن، سکونت در این جا را ترک کن. مثلاً این جا در حریم یک فرض کنید جبهه جنگ واقع شده و امثال ذلک. می گوید نه، این جاها نباشید مثلاً الان. توی این جور جاها این یکی از موارد است.

یکی از موارد دیگری که می توان گفت. فقیه می تواند تصدی کند موارد تراحمات است. یعنی یک مواردی که بین دو تا تکلیف که هم آن تکلیف الهی است هم آن تکلیف الهی است ولی ما قدرت بر انجام هر دو نداریم. خب این جا می شود تراحم دیگه. حالا آن جا قاعده در باب تراحم چیه؟ این است که باید اهم را انجام داد و مهم را فدای اهم کرد. اگر هم مساوی هستند تخییر است. و حالا یا اگر یکی شان بدل، ذابدل است، یکی دیگرشان ذابدل نیست، خب این جا اصلاً تراحم ممکن است بگوئیم نمی شود. اما آن جایی که واقعاً تراحم هست که نه، یا این یا این، دیگه ذا ...، یکی شان هم این جور نیست که ذابدل باشد. این جا خب تراحم واقع می شود ما هر دو را نمی توانیم. خب این جا ناچار می شویم که ...

حالا چه کسی می تواند تشخیص بدهد؟ حالا در موارد جزئی و چیزهای خودمان بله، اما یک مسئله اجتماعی عمومی پیش می آید که دو تا تکلیف وجود دارد. این جا چه کار باید کرد؟ مثال هایی، بعضی مثال هایی هم هست. مثلاً من در یک ...

احوالات آقای هاشمی رفسنجانی من خواندم. برای رهبری هم ین را خواندم. ایشان گفتند من اطلاع از این نداشتم. و آن این بود که من یک وقتی از مرحوم حاج احمد آقای خمینی رحمه الله شنیدم توی، سخنرانی اش توی رادیو پخش می شد که گفتند امام می فرمود این، همین آهنگ اگر ایران بزند اشکال ندارد، اگر مثلاً کشورهای دیگر بزنند این اشکال دارد. ایشان گفت ما نفهمیدیم ولی امام این جور می گفت. آقای ... یک وقتی من کراچی پاکستان بودم. حاج احمد آقا هم آمده بودند آن جا و سفارت، یعنی کنسولگری ایران در کراچی به مناسبت ایشان، ایشان را دعوت کرده بود. ماها را هم که آن جا در حوزه علمیه آن جا بودیم. مدرسه امام خمینی، تأسیس آن و این ها، خب ما را هم دعوت کرد. ظهر که شد و وقت اخبار شد حاج احمد آقا به آن ها گفت که اخبار تلویزیون را روشن کنید ببینیم پاکستان اخبار چه جور می گویند. خب تا اخبار تمام شد می خواست آهنگ بزند گفت خاموش کنید و من خیلی خوشم آمد از این که مقید به شرع، از جهت شرع بود، تا تمام شد گفت خاموش کنید. بعد آن جا گفت. گفت که امام می فرمودند همین آهنگ را اگر ایران بگذارد، باز آن جا ما نفهمیدیم چرا، ولی خب این جور می گفتند. که همین آهنگ را اگر ایران بزند اشکال ندارد اما اگر ... سر آن چی بود که امام این را می فرمود؟ خب توی ذهن من شاید همان جا آمد و بعد که این از همان باب تراحم است. امام رحمه الله

علیه آن اوائل انقلاب نامه دادند به صدا و سیما که کلاً موسیقی باید حذف بشود. چه در رادیو چه در تلویزیون کلاً باید موسیقی حذف بشود. این حضراتی دیگر، حضراتی، این‌ها به نظرشان آمد که این کار ضربه به انقلاب می‌زند و انقلاب نوپا الان بخواهیم این تزیینات را ایجاد کنیم فلان، این‌جا نوشته که آقای هاشمی رفسنجانی نوشته که حاج احمد آقا به من زنگ زد که امام چنین نامه‌ای به صدا و سیما دادند و این صلاح نیست، شما بیا امام را قانع کن که این را پس بگیرند. هنوز صدا و سیما نخوانده بود این اطلاعیه را. شما بیایید پس بگیرید. آن‌جا آقای هاشمی چندتا امر می‌گوید. می‌گوید اولاً من یک جلساتی داشتم دیدم اگر آن جلسات را بخواهم نرم، آن جلسات جریمه می‌کردند. این یک. دو: این‌که گفتم اگر فتوای امام است که ما نمی‌توانیم فتوای امام را برگردانیم. سوم: من استخاره کردم بد آمد، من عذر خواستم. ایشان، حاج احمد آقا رفته بود خدمت یا تلفنی یا حضوری نمی‌دانم، مرحوم شهید بهشتی را...، آقای شهید بهشتی هم آمدند خدمت امام، امام را قانع کردند. امام پس گرفتند. قانع کردند که الان یک تراحمی وجود دارد. حالا که امام می‌فرمایند می‌فرمایند خب حکومت الهی و اسلامی این‌جا انجام شده، شما می‌فرمایید که اگر ما الان این‌کار را بکنیم مثلاً کذا خواهد شد. ولو این‌ها که جائز هستند؛ تراحمی نیست. این وظیفه حفظ حکومت‌ها؛ بلکه وظیفه این باشد که حفظ نکنیم. حالا فلذا است این‌ها می‌شود تراحم. خب این تراحم را چه کسی می‌تواند تشخیص بدهد؟ که این الان یک اطلاع عامی می‌خواهد، یک تحلیلات بزرگ و گسترده‌ای می‌خواهد که واقعاً این‌کار الان این آهنگ‌ها حالا به همه‌ی مراتبش اگر حذف بشود واقعاً چنین تالی فاسدی دارد؟ از یک طرف ما وظیفه داریم به حفظ نظام، این یک واجب. از یک طرف وظیفه داریم به این‌که این‌ها را ترک کنیم، اجتناب کنیم، اشاعه ندهیم، این هم یک وظیفه. قدرت بر هر دو نداریم. این وظیفه را انجام بدهیم نظام لطمه می‌خورد. نظام را بخواهیم حفظ کنیم این وظیفه را نمی‌توانیم انجام بدهیم. این می‌شود تراحم. حالا کدامش این‌جا واقعاً مهم است؟ یا واقعیت اصلاً دارد؟ تراحمی هست یا تراحمی نیست؟ این از آن‌جایی است که خب... این تشخیص مصلحت که مرحوم امام هم موافقت کردند توی قانون اساسی آمد، این جهت فقهی‌اش همین است. یعنی یک مواردی پیش می‌آید که این‌جا نظام بین دو تکلیف گیر می‌کند. هر دو تکلیف خدا است. تکلیف شرع است. اما نمی‌تواند بین این دو تا را جمع بکند. قدرت ندارد. می‌رود تشخیص مصلحت که آن‌ها ببینند کدام مصلحتش مهم است. آن‌ها باید تشخیص بدهند. فلذا آن‌جا گروه‌های مختلف که هست. مناصب مختلف که اطلاعات مختلف دارند آن‌جا حضور

دارند. این‌ها مباحثه می‌کنند، چی می‌کنند، تا این‌که سرجمع‌اش این بشود که بالاخره حالا ضرورت دارد یا ضرورت ندارد یا مصلحت اهم در کدام طرف است که خب خیلی کار مهمی است. و کار خیلی حساسی است فی...، مثل قاضی که می‌گویند فی شفیر جهنم هست واقعاً آن‌جا هم فی شفیر جهنم است. یعنی باید خوب ملاحظاتی را بکند، دقت‌هایش را بکند، اگر واقعاً به این رسید بین خودش و خدا که این بر او اهم است خب دیگه حالا اگر مصیب بود فله اجران، اگر مخطی بود معذور است، فله اجرٌ واحد. دیگه حالا معصوم که نیستند. دیگه حالا ممکن است اشتباه هم بکنند.

س: ... 15

ج: بله؟

س: ...

ج: آره، بعد ...، حالا همان‌طور که رهبری هم در آن فرمودند، در آن تشخیص مصلحت و این‌ها، فرمودند که خب این چیزهایی که مخصوصاً خلاف شرع است اولاً به نصف به علاوه یک اکتفا نکنید برای رأی‌گیری. آن‌جا می‌بینی جمع غفیری باشند، دو سوم باشد، نزدیک به اجماع باشد، اصل این است که خلاف شرع است. شما می‌خواهید چه کنید؟ این‌جا باید خیلی احتیاط بکنید و یک رأی خیلی بالایی باشد. ما حتماً باید توقیت کنیم، برای یک‌سال است؟ برای دو سال است؟ اگر چیزی خلاف؟؟ برای ابد نمی‌شود که. خب مثلاً دو سال ضرورت دارد. خب حالا برای دو سال، بگویند دو سال، بگویند سه سال، آن‌هم محاسبه بکنید. بله، حالا بعضی چیزها ممکن است طویل‌المدّة باشد ضرورتش. حالا مثلاً 30 سال هم ممکن است طویل‌المدّة باشد. آن را باید دیگه آن‌ها تشخیص بدهند و در آن‌جا مراعات این جهات شرعی را بکنند. اشکال: پس این هم مورد دوم شد. حالا تا ببینیم مورد سوم و چهارمی هم وجود دارد که بعد می‌گوییم.

«إشکال علی فرض قبولنا بولاية الفقيه المطلقة»، بر فرض این‌که ما قبول کنیم ولایت فقیه مطلقه را که این مطلقه‌ی این‌جا مقصود این نیست که ولایت بی‌در و دروازه، بی‌حساب و کتاب و این‌جوری‌ها، این نیست. فرمایش امام قدس سره در بیع، ایشان مقصودشان از مطلقه یعنی «فی ما یرجع الی الحكومة»، تقیید کردند. فرمودند «فی ما یرجع الی الحكومة». فلذا آن‌جا مثال می‌زنند می‌گویند فقیه از باب ادله‌ی ولایت فقیه نمی‌توانیم بگوییم می‌تواند حکم برای اول ماه بکند. چون «لا یرجع الی الحكومة»، این دلیل خاص می‌خواهد. حالا دلیل خاص دارد یا ندارد بحث آخر. والا از باب ادله‌ی مطلقه‌ی

ولایت فقیه نمی‌توانیم بگوییم ولیّ فقیه می‌تواند اول ماه اگر برایش ثابت شد حکم بکند. چون «لا یرجع الی الحکومه»
 خب مردم هر کس، مثل هر کس تشخیص داده طبق فتوایش روزه می‌گیرد، هر کس نداده نمی‌گیرد. نظامی به هم نمی‌خورد.
 و ما یک خرده شلوغش می‌کنیم می‌گوییم نه، نظام به هم نمی‌خورد. خب این وظیفه‌اش این است، او هم وظیفه‌اش آن
 است. طوری نمی‌شود. اما و هم‌چنین ایشان می‌فرمایند جهاد ابتدائی، ایشان می‌فرمایند از باب ادله‌ی ولایت فقیه نمی‌توانیم
 بگوییم فقیه می‌تواند جهاد ابتدائی انجام بدهد. چون «لا یرجع الی الحکومه» این برای نشر اسلام است، برای این‌که کافرهای
 مسلمان بشوند. خب چه ربطی به حکومت ما دارد؟ به نظام ما دارد؟ خب نشوند. آن خودش دلیل خاص می‌خواهد. آن
 دلیل خاص می‌خواهد. مطلقه‌ای که ایشان می‌گویند که بعضی‌ها توجه نمی‌کنند، بعد می‌گویند آخه چه جور می‌شود خدای
 متعال به یک آدم غیر معصوم ولایت مطلقه بدهد؟ به معصوم بله. خب او مصالح و مفاسد نفس‌الامری را می‌داند او. او بله.
 اما به غیر فقیه چه جور می‌شود ولایت مطلقه بدهی؟ همین جور زن مردم را مثلاً بیاید طلاق بدهد. می‌گویند نه آقا، ما کی
 گفتیم چنین مطلقه‌ای؟ امام می‌گویند ما کی گفتیم مطلقه به این معنا است؟ به این معنا نیست ولایت مطلقه که، به آن معنایی
 که «فی ما یرجع الی الحکومه». بله، بعضی‌ها آن جوری شاید خیال کردند، از فقهای بزرگ هم که هم‌چنین ولایت مطلقه‌ای
 در یک داستان معروفی هست؛ آقای خوئی نقل فرمودند توی بعضی از کتاب‌ها هم هست. استاد مرحوم آیت‌الله بروجردی
 هم نقل کردند این را که حالا این هم نقل کنم بد نیست. صاحب جواهر قدس سره، خب ایشان هم قائل به ولایت مطلقه
 است. فلذا صاحب جواهر هم فرموده کسی که این قول را نداشته باشد لم یندق من الفقه شیئاً، خب این. یک معاصری
 داشته مرحوم صاحب جواهر آقای شیخ نجف، نجف عراق، آن دیگه بالاتر از آقای صاحب جواهر قائل بوده. قائل بوده.
 خب صاحب جواهر با آن‌ها در یک مجلس بودند. صاحب جواهر برای این‌که آن آقا را توی مخمصه قرار بدهد که این
 فتوای شما فتوای غریبی است، خب علماء بودند، همه بودند، همان‌جا می‌گویند زوجه فلان، زوجه شیخ نجف طالق، آن‌ها
 هم ولایت مطلقه دارند؟! 19:23 طلاق داد. آن آقای شیخ نجف هم یک تأملی می‌کن می‌گویند بله درست است. ما در
 صغری اشکال داریم. یعنی در این که شما فقیه باشی من اشکال دارم و الا بله. خب این حالا بالاخره آن چیزی که امروز
 ما می‌گوییم ولایت مطلقه، مرحوم امام می‌فرمایند فی إطار الحکومه هست. اما نه این‌که این قدر ولایت داشته باشد همین
 که بیایی زن مردم را طلاق بدهد یا نمی‌داند چه کار کند و این‌ها نه. آن‌ها دلیل خاص می‌خواهد. در موارد خاصه اگر دلیل

داشته باشد، مثل این که اگر شوهرش مثلاً فوت شده، زندان است، نمی دانم کذا است، یک حرجی بر او هست، آن ها هم اختلافی است. اختلافی است آن ها هم و من یک نامه ای دیدم. حالا این به عنوان مثال ولو وقت می گذرد ولی برای روشن شدن اذهان خوب است. نامه ای دیدم که مرحوم آیت الله آقای خادمی اصفهانی یک نامه ای نوشتند برای مرحوم آیت الله میلانی و فرمودند که در این نامه یک خانمی هست به من مراجعه کرده، شوهرش نمی دانم حبس ابد است یا زندان است یا خیلی طویل المدّة است. سی سال است فلان است، چندین سال ...، این ها خیلی در حرج هستند، خیلی در مشکل هستند. خدمت ایشان نامه ای می نویسد که راهی برای این هست، نیست؟ خب آن زوج هم که در زندان است حاضر به طلاق دادن نیست. این هم خیلی در مشکل است. آقای میلانی نامه می نویسند برای جواب آقای خادمی اصفهانی را می گویند که من اخیراً مراجعه دیگری، ثانوی به ادلهی ولایت فقیه کردم، شما این ها را بفرست برای من، من حل می کنم مسئله شان را. خب این ها هم؛ ایشان هم این ها را ارجاع می دهد خدمت مرحوم آقای میلانی و ایشان هم حل می کنند مسئله شان را. خب مثل آقای میلانی قدس سره که علماً و عملاً مورد قبول است. آقای میلانی از شخصیت هایی است که رهبری بارها از ایشان تعریف کردند. از تقوای ایشان و علم ایشان. و خب ایشان می فرماید چون ما از ادلهی ولایت فقیه این جور جاها را ما می توانیم. خدای متعال یعنی شارع مقدس چنین ولایتی به فقیه داده که حل و فصل کند این امور را. توضیح ذلک بله.

س: استاد ببخشید؛؟؟ 2142 غیر از موردی که مختص به معصوم است آن ها را ولایت ...

ج: بله. ولایت رسول الله «ما یرجع الی الحکومة».

س: ...

ج: نه، دارد، دارد، نه، در بیع دارند، دارند. علیّ این که نشان تان بدهم. علیّ که ...

س: ...

ج: نه، بله، بله، بله، در بیع، در بحث ولایت فقیه ایشان همین قید را فرمودند. بله، ولایت همان ولایت رسول الله است در «ما یرجع الی الحکومة» است، نه مطلقاً. این ها را در کتاب بیع شان که که بحث استدلالی و فقهی ایشان است آن جا مراجعه کنید.

س: ...

ج: آن‌ها یک چیزی دیگر است. در تراحمات امر آخری است. آن ولایت نیست. او تشخیص می‌دهد می‌گوید موضوع الان این اهم است. پس بنابراین طبق قوانین باب تراحم پس باید این را انجام داد.

«علی فرض قبولنا بولاية الفقيه المطلقة، فأدلتها لا تقتضى إسباغ المشروعية علی الشخصیات الاعتبارية و نفوذ تصرفاتها». آن ادلهی ولایت فقیه اقتضاء نمی‌کند فرو ریختن مشروعیت بر شخصیات اعتباری و نفوذ تصرفات شخصیات اعتباری، نه، چنین چیزی را دلالت نمی‌کند و اقتضاء نمی‌کند. «توضیح ذلك متى ما أعطيت الولاية لشخص أو مجموعة من قبل النظام» هر گاه اعطاء بشود ولایت برای یک شخصی یا به یک مجموعه‌ای از قبل یک نظامی، یک نظامی بیاید ولایت بدهد یا به یک نفر یا به یک مجموعه، «فمفهوم ذلك أن الولاية المعطاءة داخله في دائرة شؤون ذلك النظام»، مفهوم چیزی که از این إعطاء فهمیده می‌شود این است که این ولایت عطاء گردیده شده، این داخل است در دایره شؤون آن نظام. نه این که ولایت بدهند بگویند این نظام را به هم بریز. نه، در دایره آن نظام. باید آن‌ها را تحفظ بر آن بکنی. در آن دایره دارد می‌گوید. حالا اگر شارع هم آمده بانک را چی قرار نداده، دیگه نمی‌گوید تو بیا بانک را بگو درست است. در دایره آن نظام است. بله، «وولاية الفقيه أيضاً كذلك» و ولایت فقیه هم همین جور است. یعنی آن هم در دایره شریعت است. چون شارع دارد چه کار می‌کند؟ شارع که دارای نظام است، این دارد ولایت به یک شخصی می‌دهد. گفتیم وقتی نظامی به یک شخصی ولایت می‌دهد ولایتش معنایش این نیست که تو بر علیه من بشور. خراب بکن نظام من را. یعنی در إطار همان حرکت بکن.

س: شارع هم در مقابل این شخصیت اعتباری موضعی نگرفته که ...

ج: مقتضای استصحاب‌ها و این‌ها مثل این که نقل و انتقال نشده و امثال ... «فدليل ولاية الفقيه يعطى له الولاية من قبل الإسلام»، پس دلیل ولایت فقیه إعطاء می‌کند به آن فقیه ولایت را از قبل اسلام «فالذی يفهم عرفاً من ذلك الدليل» پس آن چه که فهمیده می‌شود عرفاً از آن دلیلی که دلالت می‌کند بر ولایت فقیه این است که «أن ولاية الفقيه في الأمر الذي ولایت فقیه در امری است که «لا يكون في حد ذاته خروجاً على نظام الإسلام» در جایی است که فی حد ذاته خروج بر نظام اسلام نباشد. «خاصة إذا كان دليلنا هو قول الحجة عليه السلام: وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا

فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» امام زمان ارواحنا فداه اگر بفرماید اینها حجت بر من هستند. اینها حجت من بر شما هستند، یعنی من اینها را حجت قرار دادم که نظام اسلام را به هم بریزند؟ ارکان اسلام را به هم بریزند؟ این که نیست. یعنی در إطار اسلام، در آن جایی که فی حد ذاته داخل اسلام است، آن جا یک ولایت‌هایی را اینها دارند. نه بالاتر از آن. خب «لأن العلة التي من أجلها ذكر الرجوع إلى الرواة هي أنهم حجة الإمام». از باب این که اینها حجت امام هستند ما ولایت را استفاده می‌کنیم. «ونتيجة لذلك لا يفهم من ذلك الولاية على أمر يكون في ذاته خروجاً على ذلك النظام الذي يؤمن به الإمام عليه السلام». نمی‌خواهد بگوید من شما را دارم قرار می‌دهم به این که و آن نظامی که خودم قبول دارم، و خودم این هم ناشر او هستم، مبین او هستم، امام او هستم، من به شما یک ولایت می‌دهم که آن‌ها را به هم بریزید. این فهمیده نمی‌شود از این ادله. و للكلام تتمّة كه حالا اصرار داریم نیم ساعت قبل از اذان ما تمام کنیم دیگه. و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

پایان